

به پیشباز بهار و درآغوش آن*

بهمنجنه و سده: دو جشن بزرگ باستانی

بهمنجنه

بهمنجنه چیست: «بهمن روز است (یعنی روز دوم) از بهمن ماه. و بدین روز بهمن سپید بشیر خالص پاک خوردند. و گویند که حفظ فزاید مردم را، و فرامشتی ببرد. و اما بخراسان مهمانی کنند بردیگی که اندرو از هر دانه خوردنی کنند و گوشت هر حیوانی و مرغی که حالند و آنچه اندران وقت بدان بقعت یافته شود از تره و نبات.»

التفهیم ابوریحان بیرونی

«این روز بهمنجنه باشد و رسم عجمیان چنانست که اندرین روز دیگی بپزند و از همه نباتها و دانکوها و تخمها

و گوشتهای هر حیوانی اندرو کنند و آن را دیگ بهمنجنه خوانند و بپزند و بهر جای بفرشند و اندرین (روز) بهمن سرخ با شیر تازه بخورند و آنرا مبارک دارند و چنین گویند که حفظ را سود دارد و چشم بد باز دارد.»

زین الاخبار گردیزی

رسم بهمن گپرو از نو تازه کن بهمنجنه ای درخت ملک، بارت عز و بیداری تنه
اورمزد و بهمن و بهمنجنه فرخ بود فرخت باد اورمزد و بهمن و بهمنجنه

منوچهری

بهمنجنه است خیزومی آر، ای چراغری تا بر چنینم گوهر شادی ز گنج می
این یک دو مه سپاه طرب را مدد کنیم تا بگذرد ز صحرا فوج سپاه دی

عثمان مختاری

سده

سده چیست: «آبان روز است از بهمن ماه، و آن دهم روز بود. و اندر شبش که میان روز دهم است و میان روز

* در فراهم آوری این بخش، از ماهنامه سخن، دوره‌های نهم و دهم، آبان ۱۳۳۷ و فروردین ۱۳۳۸ بهره گرفته شده است.

یازدهم آتشهازند به گوز و بادام و گرد بر گرد آن شراب خورند و لهُو و شادی کنند. و نیز گروهی از آن بگذرند تا بسوزانیدن جانوران. و اما سبب نامش چنانست که از او تا نوروز پنجاه روزست و پنجاه شب. و نیز گفتند که اندرین روز از فرزندان پدر نخستین صد تن تمام شدند. و اما سبب آتش کردن و برداشتن آنست که بیوراسب توزیع کرده بود بر مملکت خویش دو مرد هر روزی تا مغزشان بر آن دوریش نهادندی که بر کتفهای او برآمده بود. و او را وزیر بود نامش ارمائیل، نیک دل و نیک کردار. از آن دو تن یکی رازنده بله کردی و پنهان او را بدماوند فرستادی. چون افریدون او را بگرفت سرزنش کرد. و این ارمائیل گفت توانائی من آن بود که دو کشته یکی را برهائیدمی. و جمله ایشان در پس کوه اند. پس باوی استواران فرستاد تا بدعوی او بنگرند، او کسی را پیش فرستاد و بفرمود تا هر کسی بر بام خانه خویش آتش افروختند. زیرا که شب بود، خواست تا بسیاری ایشان پدید آید. پس آن نزدیک افریدون بموقع افتاد، و او را آزاد کرد و بر تخت زرین نشاند و مسمغان نام کرد، ای مه مغان. و پیش از سده روزی است، او را بر سده گویند و نیز نوسده»

التفهیم

«و این بر سده را نوسده نیز خوانند و او پیش از سده به پنج روز باشد. و سده بزرگ چنین گویند که اندرین روز سد مردم تمام شده بود از نسل مشی و مشیانه، و ایشان دو مردم نخستین بودند، چنانکه مسلمانان گویند آدم و حوا، مغان را آن دو تن بودند. و باز بعضی گفتند میان این روز و میان نوروز صد شبان روز بود، یعنی پنجاه روز و پنجاه شب؛ بدین سبب سده نام کردندش، اما سبب آتش افروختن اندر وی آنست که اندر آن شب ارمائیل که وزیر بیوراسب بود مردی نیکو نیت بود و چون ضحاک هر روز دو مرد از بهر ماران خویش فرمود این ارمائیل از آن دو مرد یکی را بکشتی و یکی را رها کردی و او را گفتی تا از جهانیان پنهان شدی بجائی که کس خبر ایشان نیافتی، و چون افریدون بر ضحاک ظفر یافت این مردمان آزاد کرده ارمائیل سد مردم شده بودند و همه اندر کوه پنهان بودند و ارمائیل پیش افریدون آمده بدو تقریب کرد و این باوی بگفت. فریدون او را استوار نداشت. پس ثقه خویش را افریدون بدان کوه فرستاد تا بنگر او حقیقت پدید کند و او را خبر دهد. و ارمائیل بفرمود تا آن مردمان متفکر هر کسی آتشی جداگانه بیفروختند: پس صد آتش بیفروختند چنانکه همه را افریدون بدید و بدانچه ارمائیل شفقت کرده بود در حق آنها او را افریدون بستود و ولایت دماوند به ارمائیل داد تا بدین غایت فرزندان او دارند.

زین الاخبار گردیزی

بر لشکر زمستان نوروز نامدار
گردست رای تاختن و قصد کارزار
وینک بیامدست به پنجاه روز پیش
جشن سده طلایه نوروز و نوبهار

منوچهری

اسفند

این ماه بنام فرشته ایست که در آیین زردشت مقام و اعتباری مهم دارد. اصل کلمه در اوستا Spenta Armaiti و در پهلوی سپندارمت بوده و در فارسی اسفندار مذ شده که بعد به تحفیف جزء آخر (ار) را انداخته و «اسفند»

گفته‌اند.

سپنت (یا اسفند) بمعنی مقدس و در حکم صفت است برای «آرمیتی» که بمعنی فروتنی و فداکاری و نام فرشته‌ایست.

در آئین زردشت سپندارمذ مظهر محبت و بردباری و تواضع اهورامزداست و موکل بر زمین است و موظف است که همواره زمین را خرم و آباد و پاک و بارور نگهدارد. هر که به کشت و کار بپردازد و خاکی را آباد کند خوشنودی اسفندارمذ را فراهم کرده است. خوشنودی و آسایش در روی زمین سپرده بدست اوست. این فرشته شکیبابو بردبار است و خاصه مظهر وفا و اطاعت و صلح و سازش است. دیو ناخشنودی و خیره‌سری «ترومیتی» رقیب و دشمن بزرگ اسفندارمذ بشمار می‌آید. ماه دوازدهم سال و روز پنجم هر ماه بنام این فرشته خوانده می‌شد و باین سبب پنجمین روز اسفند هر سال جشنی بود.

نقل از یشتها - ج اول -

(تفسیر و تألیف پورداود)

مردگیران

این روز پنجم اسفندارمذ باشد و این هم نام فرشته‌ایست که بر زمین موکل است و بر زنان پاکیزه مستوره و اندر روزگار پیشین این عید خاصه مرزنان را بودی و این روز را مردگیران گفتندی که بمراد خویش مرد گرفتندی. و اندرین روز کتبه الرقاع گویند و تعویذها نویسند از بهر حشرات و هوام‌ها؛ و بر درها و دیوارها بر بشویند تا مضرت آن کمتر باشد.

(زین الاخبار - گردیزی)

نباشتن رقعهای کزدم چیست؟

این از رسمهای پارسیان نیست و لکن عامیان نو آوردند و بشب این روز بر کاغذها نبیسند، و بر در خانه‌ها بندند تا اندرو گزنده اندر نیاید. و پنجم روز است از اسفندارمذ ماه، و پارسیان او را مردگیران خوانند زیرا که زنان بر بشوهران اقتراحها کردند و آرزویها خواستندی از مردان.

(الفهیم - ابوالریحان بیرونی)

سپندارمذ پاسبان تو باد ز خرداد روشن روان تو باد

(فردوسی)

سپندارمذ ماه

سپندارمذ ماه آخر ز سال	که گشت آخرین ماه هر بدسگال
همی مژده دارد که تا چند روز	پذیرد چمن حسن و زیب و جمال
بهر مرغزاری بتازد تنرو	بهر بوستانی ببالد نهال
کشد ابر بر سایه فرش بهار	دمدمشک بر کوه باد شمال

(مسعود سعد سلمان)

سپندار مذر روز

سپندار مذر روز خیزای نگار
می آرازی آنکه بی می نشد
سپندازی آنکه چشم بدان
سپند آرا و جام می آر
دلی شادمان و تنی شاد خوار
بگرداند ایزد ازین روز گار

(مسعود سعد سلمان)

نوروز

نخستین روز است از فروردین ماه، وزین جهت روز نو نام کردند زیرا که پیشانی سال نو است. و آنچه از پس اوست ازین پنج روز همه جشنهاست. و ششم فروردین ماه نوروز بزرگ دارند، زیرا که خسروان بدان پنج روز حق های حشم و گروهان و بزرگان بگزاردندی، و حاجتها را کردند. آنگاه بدین روز ششم خلوت کردند خاصگان را. و اعتقاد پارسیان اندر نوروز نخستین آنست که اول روزی است از زمانه. و بدو فلک آغازید گشتن.

(التهفیم - ابوالریحان)

این روز را نوروز گویند زیرا که سر سال باشد و شب باروز برابر شود و سایه ها از دیوارها بگذارد و آفتاب از روزنها اوفتد و رسم مغان اندر روز گار پادشاهی ایشان چنان بودی که خراجها اندرین روز افتتاح کردند و عجمیان چنین گویند که اندرین روز جمشید بر گوساله نشست و سوی جنوب رفت بحرب دیوان و سیاهان، و معنی زنگیان باشد. با ایشان کارزار کرد و همه را مقهور کرد.

(زین الاخبار - گردیزی)

نوروز بزرگ

این روز را نوروز بزرگ گویند و چنین گویند: جمشید از حرب سیاهان و دیوان اندرین روز باز آمد با ظفر و فیروزی و غنیمت فراوان آورده. پس آن روز که جواهر غنیمت آورده بود بر تخت خویش انبار کرد تا هر کس ببیند و آفتاب از روزن اندر افتاد و همه خانه از عکس آن روشن گشت، بدین سبب او را «شید» لقب کردند و شید پارسی روشنایی بود، و آفتاب را بدین سبب خورشید گویند که خور قرص آفتاب باشد و شید روشن. و اندرین روز جایها را آب زنند که این روز نام فرشته ایست که بر آب مو کلست بقول ایشان.

(زین الاخبار)

نوروز جمشید

بفر کیانی یکی جشن ساخت
که چون خواستی دیو برداشتی
چو خورشید تابان میان هوا
جهان انجمن شد بر تخت اوی
بجمشید بر گوهر افشانند
سر سال نو هر مز و فرودین
بزرگان بشادی بیاراستند
می و جام و رامشگران خواستند
چه مایه بدو گوهر اندر نشاخت
ز هامون بگردون بر افراستی
نشسته بر او شاه فرمان روا
شگفتی فرو مانده از بخت اوی
بدان روز را روز نو خواندند
بر آسود از رنج تن، دل ز کین
می و جام و رامشگران خواستند

چنین جشن فرخ از آن روزگار همان ماند از آن خسروان یادگار

(فردوسی)

نوروز اردشیر

چون از پادشاهی گشتاسب سی سال بگذشت زردشت بیرون آمد، و دین گبری آورد، گشتاسب دین او بپذیرفت و بر آن می‌رفت. و از گاه جشن آفریدون تا این وقت نهصد و چهل سال گذشته بود. و آفتاب نوبت خویش به عقب بر آورد. گشتاسب بفرمود تا کیسه کردند و فروردین آن روز آفتاب به اول سرطان گرفت و جشن کرد. و گفت این روز را نگاه دارید و نوروز کنید که سرطان طالع عملست و مردهقانان را و کشاورزان را بدین وقت حق بیت‌المال دادن آسان بود، و بفرمود که صدویست سال کیسه کنند تا سالها بر جای خویش بماند و مردمان اوقات خویش بسرما و گرما بدانند. پس آن آئین تا بروزگار اسکندر رومی که او را ذوالقرنین خوانند بماند. و تا آن مدت کیسه نکرده بودند و مردمان هم بر آن می‌رفتند، تا بروزگار اردشیر بابکان، که او کیسه کرد و جشن بزرگ داشت و عهدنامه بنوشت و آن روز را نوروز بخواند.

(نوروزنامه)

نغمه نوروز بزرگ

نوروز بزرگم بزن ای مطرب امروز زیرا که بود نوبت نوروز بنوروز
برزن غزلی نغز و دل انگیز و دل افروز ورنیست ترا بشنو از مرغ نوآموز
کاین فاخته زین کوزود گر فاخته زان کوز بر قافه خوب همی خواند اشعار ...

(منوچهری)

نوروز و فروردین

روز نوروز و ماه فروردین آمدند ای عجب ز خلد برین
تاجها ساخت گلبنانرا آن حله‌ها بافت باغهارا این ...

(مسعود سعد سلمان)

نسیم نوروز

بر چهره گل نسیم نوروز خوشست
در صحن چمن روی دل افروز خوشست
از دی که گذشت هر چه گوئی خوش نیست
خوش باش وز دی بگو که امروز خوشست

(خیام)

جشن نوروز

هر که نوروز جشن کند و بخرمی پیوندد، تا نوروز دیگر عمر در شادی و خرمی گذارد.

(نوروزنامه)

نوروز

نوروز جوان کرد بدل پیر و جوان را
 هر سال درین فصل بر آرد فلک از خاک
 گر شاخ نوان بود ز بی برگی بی برگ
 انواع نبات اکنون چون مورچه در خاک
 مرغ از طلب دانه فرو ماند که دانه
 بگرفت شکوفه بچمن بر گذر باغ
 آن غنچه گل بین که همی نازد بر باد
 وان لاله که از حرص ثنا گفتن خسرو
 ایام جوانی است زمین را و زمان را
 چون طبع جوانان جهان دوست جهان را
 از برگ نواداد قضا شاخ نوان را
 از جنبش بسیار مجدر کند آن را
 در خاک همی سبز کند روی مکان را
 چونانکه ستاره گذر کاهکشان را
 از خنده دزدیده فرو بسته دهان را
 آورد برون از لب و از کام زبان را

(ابوالفرج رونی)

فروردین و فروردیگان

ماه فروردین

خدا یگانا رامش گزین و شادی بین که مژده دادت از بخت ماه فروردین

(مسعود سعد سلمان)

فروردین

ماه فروردین از گنج گهر یافت مگر
 که بیاراست همه روی زمین را بگهر
 یا مگر زین نم پیوسته زمین گوهر زاد
 همچو زاید صدف از باران پاکیزه در
 ابر فروردین هر روز همی بار در
 وان همی گردد گوهر بدل خاک اندر
 کرم کز توت بریشم کند آن نیست عجب
 چه عجب از زمی ار در دهد و گوهر بر

(فرخی)

فروردیگان

... این روز نوزدهم (فروردین) را فروردیگان گویند و این روز موافق ماهست، و اندر رسم مغان چنان رفته است که هر روزی موافق نام آن ماه بود که اندرو باشد آن روز را بزرگ دارند.

(زین الاخبار)

اردیبهشت

بهشت است گیتی ز اردیبهشت
 بهراغ و به باغ و به کوه و به دشت
 حلال آمدای مه می اندر بهشت
 ز فر گر انمایه اردی بهشت

بخندید گلزار و بگریست ابر بنالید مرغ و بیالید کشت

(مسعود سعد سلمان)

اردی بهشتگان

این روز سه دیگر را اردی بهشتگان گویند. او را هم بسبب توافق با نام ماه بزرگ دارند، و اندرو جشن سازند و گویند این روز بنام فرشته ایست که بر آتش موکل است.

(زین الاخبار)

خرداد و خردادگان

خرداد نام یکی از فرشتگان درجه اول آئین زردشتی است. این کلمه در اوستا به صورت هئورتات Haur-vatat و در پهلوی به شکل «خردات» آمده است. خرداد به معنی کمال و رسائی و تندرستی است. این فرشته موکل بر آبیاری است و سومین ماه سال بنام او خوانده شده است.

خرداد روز

در گاه شماری ایران باستان ششمین روز هر ماه بنام خرداد خوانده می شده است.

خردادگان

در هر ماه روزی که نام آن با نام ماه یکی بوده است جشن می گرفته اند. بنابراین خرداد روز در خرداد ماه هنگام یکی از جشنهای ایران باستان بوده که «خردادگان» خوانده می شده است.

خرداد ماه

زینت باغ ماه خرداد است
بت نوشاد گشت گلبن و باغ
گویی از حسن و زیب تو شاد است
منبر از شاخ سرو آزاد است
گر بیاده گرائی از داد است
هر چه بنده ست و هر چه آزاد است
بانشاط است ورامش و شادی

(مسعود سعد سلمان)

خرداد روز

خرداد روز داد نباشد که بامداد
از لهو و خرمی نستانی ز باده داد
از باده جوی شادی و از باده باش خوش
بی باده این جهان صنما باد گیر باد

(مسعود سعد)



بهار

آمد آن فصلی کزو طبع جهان دیگر شود
هر زمین از صنعت او آسمان پیکر شود
باغ ازو مانند صورتخانه مانی شود
باغ ازو مانند لعبتخانه آزر شود

کوهسار از چادر سیما بگون آید برون
 گاه پر کو کب شود بی گنبد اخضر درخت
 سرو همچون منبری گردد ز مینا ساخته
 گاه بازیگر شود قمری گهی بلبل خطیب
 ابر چون اندر دهان لاله اندازد سرشک
 نغز باشد لؤلؤ اندر لاله معشوق من
 نور با ظلمت قرین و کفر با ایمان ندیم
 گاه ظلمت بر بساط نور رقاصی کند
 جام باده بر کف من نه که جانان حاضرست

چون عروس باغ در زنگار گون چادر شود
 گاه بی کو کب چمن چون گنبد اخضر شود
 شاخ گل مانده بیجاد گون چنبر شود
 آن جهد بیرون ز چنبر وین سوی منبر شود
 لؤلؤ اندر لاله پنداری همی مضمهر شود
 چون بخندد لؤلؤ اندر لاله پر شکر شود
 مر مر آید ا همی بر روی آن دلبر شود
 گاه بر اطراف ایمان کفر بازیگر شود
 تا مرا بر روی جانان باده جان پرور شود

(امیر معزی)

نوبهار

بنو بهار جوان شد جهان پیر ز سر
 خزان جهان را از عهد کرده بود کهن
 هوا نشاند ببرگ شکوفه در یاقوت
 ز بوی باد بر آورده سبزه مشک نبات
 ز بهر آنک ز پیروزه فرضی است نشان
 نبات سبزه ز پیروزه بر فکندردا
 اگر ز سندس حله ندید باغ بزیر
 بین که باغ کنون حله بافد از سندس
 ز بس که بر تن لاله کند زمانه نگار
 بیاض لاله ز نور و سواد لاله زدور
 دهان گل ز سرشک دو چشم ابر بلا
 شقایق و سمن از مهر کرده روی بروی
 ز خنده کام زهم باز کرده لاله سرخ
 ز سبزه گشته تن دهر مشتری کردار
 فراز شاخ نکوتر بود گل و نرگس
 چوراهبان به تعبد همه بتان بهار

ز روی سبزه بر آورد شاخ نرگس سر
 بهار عهد جهان باز تازه کرد ز سر
 صبا نشاند بشاخ بنفشه در عنبر
 ز سیل ابر بر آورده لاله در تمر
 ز بهر آنک ز بیجاده روشنی است اثر
 ستاک لاله ز بیجاده بر نهاد افسر
 اگر ز عبقر کله ندید شاخ زبر
 بین که شاخ کنون کله بندد از عبقر
 ز بس که بر سر نرگس کند زمانه صر
 کنار نرگس سیم و میان نرگس زر
 ز عقدهای عقیق و زدانه های درر
 بنفشه و گل از ناز برده سر در سر
 بگریه چشم زهم باز کرده سنبل تر
 ز لاله گشته سر کوه مشتری پیکر
 میان نجم ثریا نکوترست و قمر
 بییش در محراب و بدست بر مجمر

(عسجدی)

بهار

سرشک ابر بکردار لؤلؤ لالاست
 سپاه برف رمید و سپاه لاله رسید
 بهر کجا نگری پیش چشم تو گهر است
 سما، شبانگه گویی که پر شکوفه زمیست

نسیم باد بکردار عنبر ساراست
 خروش زاغ نشست و خروش فاخته خاست
 بهر کجا گذری زیر پای تو دیباست
 زمین سحر گه گویی که پر ستاره سماست

... هزار گویی از یار خویش مهجور است

که همچو عاشق مهجور با هزار نواست

(قطران)

خنده باغ

ببویدهمی خاک چون مشك اذفر	ببویدهمی باغ چون روی دلبر
عقیق است گوئی به پیروزه اندر	بسبزه درون لاله نوشکفته
همه دشت سبزه است و آن سبزه در خور	همه کوه لاله است و آن لاله زیبا
بمان همچنان سالیانی و مگنر	بهارا بآئین و خرم بهاری
ز تو خیره ماندست نقاش و بتگر	ز نقاشی و بتگریها که کردی
ز گلبن در آویختی عقد گوهر	ز نسربین در آویختی شکل لؤلؤ
بهر باغی از تو نگاریست دیگر	بهر مجلسی از تورنگی دگرگون

(فرخی سیستانی)

پیر تازه جوان

خیز و ببین طرفه پیر تازه جوان را	کرد جوان نفخه بهار جهان را
پیر که بسیار دیده دور زمان را	من نشنیدم جوان بود همه ساله
کرده خجل حوریان باغ جنان را	خاصه بدین حسن و دلبری که ز خوبی
می دهد آرایش جمال جهان را	باد چو مشاطه هر زمان به نکویی
کردستی بحر ناپدید کران را	ابر ز بس ریخت در بدامن صحرا
هر دو بگردون کشیده بانگ و فغان را	قمری و بلبل چو قاری اند و مؤذن
چون شنود از هزار صوت اذان را	گل به نماز آید از نسیم سحر گاه
یاره و خلخال داده شاخ نوان را	از گهر آبدار و لؤلؤ منضور
رستم نیسان شکست بندگران را	گل که چو کاوس کی ببندگران بود
باز بس بر نهاد تاج کیان را	داد خلاصی ز دست دیو سپیدش
دید چو هنگام امن و روز امان را	نامیه کز بیم سر بخاک فرو برد
یک بیک آن کشتگان باد خزان را	برشد با صد شکوه و فرو صلاح زد

(رضی الملک معروف به سروش ثانی)

بهار

بی سبب زمستان خشمگین نیست
دورش بسر آمده است.
بهار به پنجره می کوید
و او را از منزلگاهش می راند.
همه چیز در تلاش است

همه چیز در راندن زمستان همداستان شده است.
حتی کاکلی‌های آسمان
نغمه خود را که ببانگ ناقوس می‌ماند، ساز کرده‌اند.

هنوز هم زمستان در تلاش است.
و در برابر بهار می‌غرد.
اما بهار بچشمانش خنده می‌زند
و نوای خویش را با آهنگی رساتر سر می‌دهد.

«عجوزه ستمکاره» از خشم دیوانه می‌شود
مشتی برف برگرفته
در گریز آن‌را، بسوی
کودک زیبا می‌باشد.

بهار آنرا بچیزی نمی‌گیرد
و با آن برف چهره خود را می‌شوید
و برغم دشمنش
سیمایی گلگون تر می‌یابد.

سروده ف. ن. توتچف
ترجمه علی باقرزاده

